



برداشت دوم

خاطره‌نگاری یک مهاجر قاچاق

از بغلان تا تهران



یکی از راه‌هایی که قاچاق برها، اتباع افغانستانی را به ایران می‌رسانند، مرز مشترک والسوالی کنگ در ولایت نیمروز افغانستان با شمال سیستان و بلوچستان است. مبدأ حرکت مهاجران قاچاق در این راه از زرنج مرکز ولایت نیمروز آغاز می‌شود. «هارون» جوانی ۲۴ ساله و یکی از مهاجران افغانستانی که سال گذشته از این راه خود را به ایران رساند، در چندین ویدیو خاطرات و تجربه سفرش را در صفحه شخصی خود در یکی از شبکه‌های اجتماعی منتشر کرده است. او همچنین در گفت‌وگو با روزنامه ایران جزئیات بیشتری از مسیری که از ولایت بغلان تا تهران پیمود، ارائه داد که می‌خوانید:

برای بچه‌ها و زن‌ها کار سخت بود و لباس‌ها به سیم می‌خوردند و پاره می‌شدند. به ما گفتند از مرز که رد شدید باید تا نیم ساعتی با عجله و خیلی تند راه برفتیم و حداقل یک کیلومتر از سیم خاردارها دور شویم. بعد آنجا ایستادیم تا همه دور هم جمع شوند. ساعت ۶ صبح بود که ما توانستیم دو کیلومتر از مرز ایران دور شویم و بعد از استراحت چند ساعت دیگر پیاده راه رفتیم. بدین ترتیب سوار یک وانت زامیاد شدیم و از جاده خاکی در بیابان و لابه لای تپه‌ها حرکت کردیم تا به خوابگاه اول رسیدیم. خوابگاه یک چهاردیواری بود که چند اتاق بزرگ داشت، البته دیوارهایش سوراخ بود و باد و سوز داخل آن می‌آمد. اتاق مجردها و زن و بچه‌دارها از هم جدا بود. آنجا نان خشک، پنیر و چای دادند و صبحانه خوردیم. برای ما ۱۲۰ نفر، ۵ بسته پنیر آوردند که بین خود قسمت کردیم. آب را هم به قیمت هر بطری ۵۰ تومان می‌دادند.

روز دوم: ساعت ۸ صبح، سوار وانت‌های پیکاپ شدیم و به سمت خوابگاه دوم راه افتادیم. یکی از بچه‌های ولایت بلخ که یک بار از مرز رد شده بود و با مسیر آشنا بود، گفت که ما الان نزدیک زابل هستیم. در هر

طالبان دیگر نیستند و می‌توانیم تا مرز برویم. ساعت ۵ بعدازظهر از کنگ به سمت مرز ایران راه افتادیم. راه بلد ما ۱۲۰ نفر، یک طفل حدوداً ۸ یا ۱۰ ساله بود. دو ساعت ما را راه برد تا به سه راهی یک روستا رسیدیم. آنجا سه قاچاق‌بر بزرگسال آمدند. قرار بود آنها ما را از مرز رد کنند و تحویل خوابگاه اول در ایران بدهند و برگردند که بابت این هم از هر کدام ما دو میلیون تومان می‌گرفتند. قرار شد بقیه مسیر را پیاده در شب حرکت کنیم. ساعت نزدیک ۱۱ شب بود که به نزدیکی مرز ایران رسیدیم. گفتند باید منتظر بمانیم تا در ساعتی که مرزبان‌های ایرانی نیستند از مرز رد شویم. ساعت دو صبح بود که به سیم خاردارهای مرز ایران رسیدیم. ما نیم ساعت وقت داشتیم تا از زیر سیم خاردارها رد شویم.

روز اول: ما پنجم آبان ماه ۱۴۰۲ سفر خود را آغاز کردیم. همراه با دو پسرعمویم رشید و وحید با اتوبوس خودمان را به زرنج در ولایت نیمروز رساندیم. ما چون قبلاً با قاچاق‌بر هماهنگ کرده بودیم، زیاد معطل نماندیم و در زرنج سوار سه چرخه‌های موتورسیکلت شدیم و به طرف کنگ راه افتادیم. هر سه چرخه ۱۰ تا ۱۲ نفر را سوار می‌کرد که تنگ هم نشسته بودیم. در نزدیکی کنگ ما را پیاده کردند. منتظر ماندیم تا سه چرخه‌های دیگر هم رسیدند و تعدادمان به ۱۲۰ نفر رسید. تقریباً بین ما ۴۰ نفر زن بود و ۱۰ تا ۱۲ نفر هم کودک بود، اغلب کسانی که در این گروه بودند با هم فامیل بودند و از همه ولایت‌های افغانستان بین ما بود. به ما گفتند باید بایستید تا نزدیک غروب. آن موقع مأموران